

مجموعه شعر کوتاه

# خودکشی موقت



سپنتا سپهری

# خودکشی موقت

مجموعه شعر کوتاه

سروده‌های

سپنتا سپهری

آمرداد ۲۵۷۶ باستانی (۱۳۹۶ هجری)

توجه: مطالعه‌ی این کتاب به افراد زیر ۱۸ سال توصیه نمی‌شود.

نام کتاب: خودکشی موقت

نام مؤلف: سینتا سپهری

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: آرداد ۲۵۷۶ باستانی (۱۳۹۶ هجری)

این کتاب به طور مستقل و رایگان منتشر شده و

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

ارتباط با مؤلف:

Twitter & Instagram: Sepehri\_sepanta

"خانه خراب شدن در راه مبارزه  
بہتر از موفقیت در ادبیات است."

دیالوگی از رمان «خاک بکر»  
نوشته «ایوان تورگینف»  
ترجمہ «عبدالرحمن رزندی»

«یکم»

چیزی بگو

بگذار سکوت

نفسی تازه کند.

«دوم»

پرچم جمهوری را

در میدان اصلی شهر

از میله‌ای به دار آویخته‌اند.

«سوم»

آل‌زایمر

نام دیگرِ تو است

دچارت که شدم

همه را از یاد بردم.

«چهارم»

برای دوست داشتنش

يك قلب كافی نیست

نامم را

هزاران بار

در لیست انتظار پیوند قلب بنویسید.

«پنجم»

برای از پا درآوردنِ زیبایی‌ات

تیرباران کفاف نمی‌داد

به گلوله‌های بزرگتری نیاز بود

پس نیمی از تو را

زنده به گور کردند

و نیم دیگر را

سنگ باران.

«ششم»

چتر فراموشی

به کارم نمی آید

بارانِ خاطراتِ اسیدی است.

«هفتم»

برای «حسن علیشیری»

تنهایی،

کتاب درسی ریاضی است

وقتی در قفسه‌های شلوغ کتابخانه

لای کتاب‌های شعر گنجانده شده

بی کسی اما

همان کتاب ریاضی ست

وقتی در آخرین روز مدرسه

زیر نیمکت کلاس

جا می ماند.

«هشتم»

به «ویدا محمدخانی»

باد زیباست

وقتی

به موهای سنجاقش کرده‌ای.

«نهم»

خودکشی‌ام را

مرگ طبیعی به حساب می‌آورند

وقتی خبردار شوند که تو

ترکم کرده‌ای.

«دهم»

زنانِ عاشق

زیباترند.

«یازدهم»

پلک‌ها نمی‌میرند ۱:

کدامیک از دست‌هایی که

بارها به گرمی فشرده‌ام

همانی‌ست که روزی

مسح می‌کشد صورتم را

تا پلک‌های باز مانده‌ی مرا برای آخرین بار ببندد؟

«دوازدهم»

پلک ها نمی میرند ۲:

به تنهایی اش خیره مانده

روزهاست که از مرگش می گذرد اما

هیچ دستی آن اطراف نیست

تا پلک هایش را ببند.

«سیزدهم»

پلك ها نمی میرند ۳:

آرزو داشت در خواب بمیرد

از ترس اینکه

مبادا مرگ و تنهایی

دست به یکی کنند

و پلك هایش را

برای همیشه باز نگه دارند.

«چهاردهم»

سالش تا ابد

نو نخواهد شد

کسی که از معشوقش

فقط يك تقویم به یادگار دارد.

«پانزدهم»

هر شب

تنهایی اش را

در یکی از گوشه‌های خانه می‌گریست

سال‌ها بعد

خاطرات زیادی از تنهایی اش داشت.

«شانزدهم»

لغت نامه ها را

از کتاب فروشی ها جمع می کردند

تو رفته بودی

و فاجعه

تعریف تازه ای پیدا کرده بود.

«هفدهم»

نیمه‌های شب

صدای حق‌هقی از کتابخانه بلند بود

کتاب شعری می‌گریست.

«هجد هم»

عشقِ ممنوعه:

دوست داشتنت

کم ندارد چیزی از

احساسِ پسری ۱۵ ساله

وقتی دزدکی

در گوشه‌ی دنج حیات

دود می‌کند با لذت

سیگاری را که

از جیب پدرش کش رفته است.

«نوزدهم»

رفتنت را نوشتم

شاعر شدم.

«بیستم»

ما جماعتِ آینه صفتی هستیم

سال‌هاست

که تنها سکوت همدیگر را

پژواک می‌کنیم.

«بیست و یکم»

رحم کن به حال این شهر

دیگر عصرهای پاییز

قدم نزن خیابان‌هایش را

و اضافه نکن به تعداد شاعرانش.

«بیست و دوم»

من سکوت‌م

فریادترینم باش.

«بیست و سوم»

جاده‌ها سیاه‌اند

تا سوگوارِ تمامِ رفتن‌ها باشند.

«بیست و چهارم»

جنینی عزمِ خودکشی داشت

مادرش هر شب

قرص برنج و یار می کرد.

«بیست و پنجم»

در بهترین لباس هایشان

خیره به ابتدای پیاده‌رو

رسیدن را انتظار می‌کشند

مانکن‌های حبس شده در ویتترین.

«بیست و ششم»

لب‌ها و بوسه‌ها ۱:

لب‌هایش را فروخت

دیگر هیچ بوسه‌ای

برای لبیدن نداشت.

«بیست و هفتم»

لب‌ها و بوسه‌ها ۲:

بوسه‌هایش را اهدا کرد

عاشق کسی شده بود

که لب نداشت.

«بیست و هشتم»

لب‌ها و بوسه‌ها ۳:

لب‌هایش را از دست داده است

حالا

با مژه‌هایش می‌بوسد.

«بیست و نهم»

سلام که می دهند به من

فرار می کنم به سوی نزدیک ترین پناهگاه

ترسناک تر از سلام نمی شناسم

بعد از بلای ناگهانیِ خدا حافظی ات.

«سی‌ام»

از خانه بیرون می‌آیم  
و حال زندانی تازه آزاد شده‌ای را دارم

که هیچ آغوشی  
به پیشبازش نیامده است

و برای رفتن  
سراغ ندارد هیچ جایی را  
که سرپناهِش باشد

این یعنی  
باز هم مرتکب تنهایی شده‌ام  
پس می‌توانم به حبس خانه‌گی‌ام بازگردم.

«سی و یکم»

باران سختی می بارد

باز هم کسی را ترك کرده ای.

«سی و دوم»

تنها کسی که

برای مقصد سفرش

پل مرتفع شهر را برگزیده بود

حالا روی لبه‌ی آن پل ایستاده است

پل

همان را يك نفر را هم

ناگهان تقدیم رودخانه کرد.

«سی و سوم»

به دنبال پاییز بودند

مسیر کوچ تو را

برعکس، تعقیب کردند

و به من رسیدند.

«سی و چهارم»

گاهی دلتنگی،

اضطراب سربازِ جان به لب رسیده‌ای است

که به سیم آخر زده

و تمام پادگان را به رگبار بسته

اما در لحظه‌ی خودکشی

می‌فهمد

که هیچ گلوله‌ای

برایش باقی نمانده است.

«سی و پنجم»

این تو نیستی که رفته‌ای

این منم که جا مانده‌ام.

«سی و ششم»

در تمام خودکشی‌هایش شکست خورد

به زندگی باخته بود

در مرگ هم ناکام ماند.

«سی و هفتم»

هنوز همان نخ سیگاری را دود می‌کنم

که درست بعد از رفتنت آتش زدم

و سالهاست

که به آخرین پُکش نمی‌رسم

برای من

همه‌ی سیگارهای جهان

طعم لحظه‌ی رفتنت را می‌دهند.

«سی و هشتم»

شیمی درمانی کردی

تراژدیِ موهایت

شوق وزیدن را از باد گرفت.

«سی و نهم»

بیدار می شوی

و با خود می گویی

ای کاش ملافه ای که

تا روی سینه ات کشیده شده

تا روی صورتت ادامه یافته بود

گاهی

خواب نیمروزی

«خودکشی موقت» است.

«چهارم»

هر بار که

به یکی از زبان‌های فراموش شده

دوستت دارم را به تو می‌گویم

یکی به تعداد زبان‌های زنده‌ی دنیا اضافه می‌شود.